

تعارض یا تعامل فرهنگ‌ها

داکتر سید عبدالحمید معصومی

مقدمه

کلمه فرهنگ زبانزد خاص و عام است، در انتقاد از خود و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم، نابسامانیها را مخصوصا اگر جنبه اجتماعی داشته باشند، به فرهنگ نسبت می‌دهیم و در تعریف و توصیف از دیگران نیز خوبی‌ها و کمالات را به فرهنگ منسوب می‌داریم.

در محافل روشنفکری، کار فرهنگی را به عنوان کار اصلی و مادری تلقی می‌کنیم و در تحلیل تخلفات شایع، چه تخلفات اداری و چه اخلاقی و اجتماعی، راز آن را در فرهنگ عمومی جستجو می‌کنیم.

به نظر می‌رسد ارزش فرهنگ و نقش فرهنگ در تربیت انسان‌ها، بالاتر از آن است که ما بدان توجه داریم، بنابراین هرچه در این باب بیاندیشیم و کار کنیم، بیهوده گام برنداشته‌ایم. مخصوصا در زمان معاصر که مهمترین حافظ و نگهبان هویت جمعی ما، فرهنگ است و شدیدترین تهاجم هم، از جانب دیگران، تهاجم فرهنگی است.

کم‌کم به این نتیجه می‌رسیم که اگر فرهنگ غنی داشتیم، علی‌رغم فقر مادی، غنی خواهیم بود و غنی خواهیم ماند. و اگر فقر فرهنگی داشتیم، غنای مادی آنرا جبران نمی‌کند.

به این ترتیب فرهنگ، سرمایه است و مایه تغذیه، فرهنگ گوهر است و گوهر هویت‌بخش، فرهنگ دارائی است و دارائی مفید.

فرهنگ چیست؟

از مواردی که تعاریف متعدّد، کثیر و گوناگون برای آن ذکر شده، فرهنگ است. فرهنگ، ثقافت و یا کَلچِر، به طور اجمال برای اکثریت شناخته شده است، ولی در مورد تعریف دقیق آن به شدّت اختلاف نظر وجود دارد.

آیا فرهنگ، رسوم و آداب معمول در یک جامعه است؟ آیا فرهنگ علم و هنر و دانش است؟ فرهنگ دارائیهای معنوی و علمی جامعه است؟ دارائیهای و ثروت‌ها و سرمایه‌های مادی در آن مؤثر است؟

آیا فرهنگ میراث گذشته‌ها و بجا مانده از اجداد ما است، یا تولیدات نسل حاضر بیشتر در آن اثرگذار است؟

حقیقت این است که آنچه امروزه به نام فرهنگ می‌شناسیم، ترکیبی است از عناصر و اجزاء گوناگون. دانش و عقیده، جزء مهم فرهنگ است، میراث گذشتگان، سابقه تمدن و زندگی اجتماعی جزء دیگر، دارائیهای مادی نه در حدّ قلب که در محدوده قالب جزء دیگر آن است.

به نظر نویسنده فرهنگ فضائی است که ما را احاطه کرده است. نه فضای بی تفاوت و بی‌اثر، بلکه فضای خصلت‌ساز و مؤثر.

ما در فضای فرهنگ نفس می‌کشیم و زندگی می‌کنیم. این فضا هوا دارد، نور دارد، روی ما اثر می‌گذارد، هوای آن مثل هوای فیزیکی موجود در جو زمین است که مرکب از اکسیژن و نیتروژن است، و این هوا گاهی صاف و معطر است و زمانی گردآلود و دارای غبار، سموم گوناگون به شکل ذرات معلق در این هوا وجود دارد. این فضا گاهی نورانی است و گاهی ظلمانی، زمانی سرد است و باردار و زمان دیگر گرم است و مطبوع.



نکته قابل توجه در این مورد این است که فرهنگ خالص کمتر داریم، اکثراً فرهنگ یک سرزمین نشانه‌ها و علاماتی از فرهنگ جاهای دیگر نیز دارد. به طور کلی در مناطق گوناگون روی زمین، فضای فرهنگی متفاوت است، همان‌طوری که آب و هوای مناطق گوناگون، متفاوت است و در آب و هوای معتدل محصولی داریم مطبوع، پسنیدیده و متنوع. و در مناطق سرد یا گرم محصول متناسب با آن فضا را خواهیم داشت.

انسان‌ها اگر از نظر خلق و خوی و رسوم و عادات متفاوت‌اند، علت مهم این تفاوت را باید در فضای رشد و نمو آن‌ها جستجو کرد و این فضا همان فرهنگ است.

پس در فرهنگ‌ها، مشخصاتی می‌بینیم که مخصوص خودشان است و مشترکاتی را نیز می‌بینیم که کم و بیش در همه جا به چشم می‌خورد.

چرا فرهنگ‌ها متفاوت اند؟

طرز زندگی انسان‌ها، مشاغل آن‌ها، اندیشه و فکر و نظر آنها، آب و هوای محیط زندگی انسان‌ها، سلیقه‌ها، نوعی میراث که از گذشته‌ها به آنها رسیده، تأثیر و تأثیری که نسبت به فرهنگ‌های مجاور و سائر طوائف بشری وجود دارد و... همه و همه باعث می‌شود که فرهنگ مشخصی را برای قوم و دسته‌ای ارزیابی کنیم.

از آنجایی که فرهنگ مجموعه دانستیها و داشتنیها و... است، بیشتر وارد حوزه احساسات و عواطف فرد انسان‌ها می‌شود.

در حوزه فکر و اندیشه همه چیز در استدلال و تحرک و تغییر است، با یک استدلال قویتر، مبانی یک نظر ممکن است به سستی گرائیده و نظر دیگری جانشین آن شود، چیزی که در ساحه علوم و دانش همیشه مشاهده می‌کنیم.

اما حوزه احساسات و عواطف، حوزه استدلال و برهان نیست، آنچه وارد این حوزه شود، در اذهان باقی می‌ماند، احساسات و عواطف طیف وسیعی از جامعه را دربر می‌گیرد: نوجوان و جوان، مرد و زن و کسانی که در حوزه علم و برهان حضور

چندانی ندارند. چون فرهنگ وارد حوزه احساسات و عواطف شد از تغییرات ناشی از برهان و تعقل و موشکافی‌ها در امان می‌ماند و معمولاً به نوعی ثبات می‌رسد. مثل مراسم شب چهارشنبه آخر سال یا سیزدهم نوروز، که اگر با دقت علمی و برهان عقلی مورد تحلیل قرار گیرد، ستون‌های آن لرزان می‌شود ولی حالا در حوزه احساسات توده است و بدور از حوزه برهان.

رمز بقای فرهنگ‌های سنتی همین است به اضافه این که هر قومی و جماعتی تشخیص خود را در گرو این سنتها می‌دانند و با تضعیف این سنتها، تشخیص و هویت خود را تضعیف شده فکر می‌کنند و بدین دلیل در جهت تثبیت این سنتها می‌کوشند.

آری آنچه امروزه تحت عنوان مقوله فرهنگ با آن سر و کار داریم، مؤلفه‌ای است متشکل از سه عنصر اساسی:

- فرهنگ سنتی، که در واقع میراث‌های مادی و معنوی به یاد مانده از گذشتگان و اجداد ماست.

- فرهنگ معاصر، که به نحوی در اکثر نقاط جهان آثار آن را می‌بینیم.

- فرهنگ متعالی، که محصول کار انبیاء الهی و ائمه اطهار است.

این سه جزء، تشکیل دهنده فرهنگ امروز جوامع است (مخصوصاً جوامع اسلامی). مهم این است که کدام جزء از اجزای سه‌گانه نقش و اثر بیشتر و کدام یک اثر متوسط و کدام یک اثر ضعیف دارد. به این ترتیب فرهنگ یک جامعه اسلامی نظر به اهمیت هر جزء اشکال گوناگون را به خود می‌گیرد.

۱. فرهنگ متعالی	۱. فرهنگ متعالی	۱. فرهنگ معاصر
۲. فرهنگ معاصر	۲. فرهنگ سنتی	۲. فرهنگ سنتی
۳. فرهنگ سنتی	۳. فرهنگ معاصر	۳. فرهنگ متعالی

- | | | |
|-----------------|-----------------|-----------------|
| ۱. فرهنگ سنتی | ۱. فرهنگ سنتی | ۱. فرهنگ معاصر |
| ۲. فرهنگ متعالی | ۲. فرهنگ معاصر | ۲. فرهنگ متعالی |
| ۳. فرهنگ معاصر | ۳. فرهنگ متعالی | ۳. فرهنگ سنتی |

بدین ترتیب در جوامع بشری بطور کلی و در جوامع اسلامی مخصوصاً آثاری از این عناصر سه گانه مولد فرهنگ را می بینیم، در یک جا، آثار سنت و رسوم قومی را بیشتر شاهدیم و در جای دیگر آثار زندگی امروز و عصری را می بینیم و در جای دیگر نشانه هایی از فرهنگ متعالی بیشتر بچشم می خورد مهم شکل قضیه است که کدام جزء فرهنگ در صدر قرار دارد و کدام جزء در ذیل.

نکته ای در خور دقت

عده ای از کسانی که در مورد فرهنگ و مشخصات فرهنگی اظهار نظر می کنند، مقوله دین را جزء فرهنگ نمی دانند. مثلاً در مورد فرهنگ عرب صحبت می کنند، رسومات قدیم عادات مردم و... را بیان می کنند، دین را مقوله ای جداگانه می پندارند از مشخصات فرهنگی ایران، مراسم شب چهارشنبه آخرسال، مراسم روز نوروز و ۱۳ فروردین، مراسم عروسی و... را یاد می کنند و در مورد آن مقاله ها می نویسند ولی دین و آیین را جزء فرهنگ نمی شمارند.

به نظر می رسد، منتهای کم لطفی و کم دقتی را بکاربرده اند. مگر ما علم و دانش را جزء فرهنگ و رکن فرهنگ نمیدانیم، بیشترین دانستنی های ما در قالب دین، ادبیات دینی و حکمت دینی است، اگر شعر حافظ و سعدی و مولانا در قالب ادبیات فارسی بیان شده، محتوای این اشعار چیست؟ مگر غیر از مفاهیم دینی، مواعظ دینی، تمثیل های دینی، عرفان دینی است؟ اگر شما محتوای اشعار بزرگان علم و ادب فارسی را که مایه افتخار و سرمایه فرهنگی ما به حساب می آید را بردارید، چیزی باقی نمی ماند و آن محتوای ادبی، دینی است.

چگونه می شود شما دین را جزء فرهنگ ندانید و تشکیل دهنده رکن مهم فرهنگ ندانید، در حالیکه مثلاً اسلام چهارده قرن است که در میان ماست که تقریباً مطابقت می کند با عمر پنجاه نسل، یعنی پنجاه نسل ما با مذهب دین، مصاحب بوده، رفیق بوده، دستورات مذهبی در خون و رگ ما وارد شده با روان ما عجین شده است. دین نکاح و ازدواج ما را، طلاق و جدایی ما را، نامگذاری فرزند ما را، تغذیه پدر و مادر و جنین و نوزاد ما را جهت می بخشد، جنگ و صلح ما را تحت نظر داشته حتی ساخت و ساز خانه های ما با در نظر داشت جهت کعبه صورت می دهد. مردن ما و حالات جان دادن ما و در قبر گذاشتن ما همه و همه رنگ و صبغه دینی داشته ادبای بزرگ ما، فلاسفه نامدار قرون گذشته و معاصرما، مصلحان مهم امور اجتماعی ما و جالب تر از همه آخرین و جامع ترین انقلابها، محتوی، رنگ، رهبریت و صبغه کاملاً دینی داشته است.

چگونه می شود دین را از فرهنگ جدا ساخت، در حالیکه مهمترین منبع تغذیه فکری و اخلاقی و اجتماعی جامعه مخصوصاً در جوامع اسلامی، دین است.

اصل بحث

مهم این است که کدام رکن فرهنگ در رأس مثلث قرار می گیرد که در آن صورت آن رکن بر اجزاء و ارکان دیگر سایه می افکند و بقیه از آن اثر می پذیرند، مثلاً در جامعه ای که رکن سنت بر رکن دینی و امروزی سلطه دارد، همه چیز رنگ و بوی سنتی دارد، خانه ها و ساختمانها، لباس و طرز غذاخوردن، آداب معاشرت، دار و دسته ها و عروسی ها و همه و همه به سبک سنتی و مطابق با رسومات معمول انجام می شود در این میان ممکن است در پاره ای از موارد با موازین دینی یا با فرهنگ امروزی در تضاد باشد، در این شکل، مهم سنت های اجتماعی است.

در جامعه ای که رکن فرهنگ امروزی در رأس مثلث فرهنگی قرار دارد، همه چیز و همه رسومات، آداب، طرز غذاخوردن، نشستن، عروسی، عزا، تفریح، کار، رفتار خانوادگی و... رنگ تجدد و امروزی دارد و دائماً در حال تغییر بسوی تجدد بیشتر و

هماهنگ شدن بیشتر با رسومات امروزی اند. کمترین تغییر در شکل آرایش مو، به سرعت در زندگی مرد و زن آنها منعکس می شود و هرآنچه را مطابق فرهنگ غربی ندانند، نشان عقب ماندگی می دانند. در این شکل زندگی تجدد یعنی همه چیز و سنت ها و رسومات به جامانده از گذشتگان یعنی نقص و عیب.

در این شکل زندگی، فرهنگی به نام فرهنگ خودی وجود ندارد و اگر هم چیزی به این نام به نظر برسد هرچه زودتر باید آن را تغییر داد یا از بین برد و فرهنگ امروزی را جایگزین آن کرد. بدین ترتیب چون کانون فرهنگ امروزی مغرب زمین است، بطور اتوماتیک شرقی ها، مردم دست دوم و همیشه پیرو تلقی شده و بهتر است در امورات زندگی فرمانبرخوبی باشند.

بودند سلاطینی در این مناطق که هم و غم شان، واردات رسومات غرب و روش و منش غرب، آداب و لباس غرب و سیاست و حکومت و خلاصه همه شئونات غربی بوده و در این مهم، و برای رسیدن به این هدف از تمام وسایل موجود استفاده کرده و موانع را از راه برداشتند. نتیجه آن شد که در این کشورها، چیزی به نام لباس ملی، فرهنگ سنتی و ملی نداریم.

نکته مهم در تعامل و تهاجم

بدین ترتیب تعامل یا تهاجم که میان فرهنگ‌های بشری می بینیم در مرحله نخست، این تعامل یا تراحم در میان اجزاء متشکله فرهنگ این جماعت دیده می شود. که کدام جزء فرهنگ در رأس قرار دارد و کدام یکی در وسط و کدام یک در آخر .

این که میان فرهنگ‌ها تعامل صورت می گیرد یا تراحم، و در برخی موارد تخاصم یا تهاجم، به درجه وابستگی افراد یک جامعه به آن فرهنگ ارتباط دارد. هرچه این علاقه و ارتباط قویتر باشد احتمال حضور و وجود آن فرهنگ در میان اقوام و جماعات بشری بیشتر می شود. و از جانبی هم سابقه و پیشینه یک فرهنگ در این راستا سهم مؤثر دارد. اقوام دارای تاریخ ریشه‌دار از فرهنگ ریشه‌دار برخوردارند.

برهمن مبنی واژه ها و کلمات که به نحوی بیانگر مفاهیم فکری فرهنگی جامعه اند، به سادگی در عرصه بین الملل و جامعه بشری رواج می یابد مثل واژه هایی چون مستضعف، بسیج ...

اگر ارتباط جماعت مردم با مبانی فرهنگی کم رنگ و ضعیف باشد، با آمدن موجی گرچه نه چندان قوی، جماعت یادشده، از فرهنگ خودی به سوی فرهنگ تازه کشانده می شود.

نکته دیگر در تعامل یا تهاجم فرهنگی، شکل ورود فرهنگ جدید است که اگر فرهنگ جدید با ساز و برگ مبسوط و وسائل و ظواهر چشمگیر و محصولات مادی فراوان وارد جامعه شود، برای خود جا باز کرده و فرهنگ بومی را پس می زند. چیزیکه در فرهنگ امروزی و توأم شدن آن با تکنولوژی شاهد آنیم، که در اینصورت با وجود واژه های مناسب زبان فارسی، واژه های بیگانه بکار می رود و با وجود رسم و رسوم مطلوب و معقول خودی، رسم و رسوم دیگران، جایگزین می شود و کم کم تغییرات جدیتر می گردد و جوان حتی در برابر فرهنگ خودی حساس می شود در مقابل آن می ایستد و آن را به هیچ می شمرد.

عامل دیگر در معاملات فرهنگی یا تخاصمات آن، این است که گاهی یک فرهنگ دلنشین است و جاذبه داشته، و در مواجهه با فرهنگ مقابل، غلبه و پیشرفت دارد، از سوی دیگر فرهنگ مقابل، جاذبه ندارد، نفرت می آورد و طبعاً عقب می نشیند.

نکته مهم این است که دو نوع دل داریم و بنابراین دو نوع دلنشینی. یکی دل شهوانی، لذت طلبی، رفاه طلبی و خوش گذرانی داریم، فرهنگ دلنشین یعنی همان که مسیر لذت خواهی را باز و راه خوشگذرانی را مفتوح و طریق رفاه طلبی را مبسوط نگاه دارد در لذت طلبی ها کمتر مانعی در کار باشد و در عیاشی و خوشگذرانی، امکانات فراهم باشد

دل دیگری داریم بنام دل انسانی و فطری، اگر فرهنگی مسیر کمال، اخلاق، معنویت و فضائل را باز سازد، حرفی بگوید که بردل اخلاقی بنشیند، و پیشنهادی ارائه دهد که قلب عقلانی ما را خوشحال سازد این هم نوعی فرهنگ دل نشین است.

پس یک جانب قضیه انسان ها و جانب دیگر فرهنگ ها است. دل نشینی و مطبوع بودن فرهنگ یک مسئله است و نوع دلنشینی مسئله دیگر.

دل کمال طلب، طالب فرهنگ کمال است، ودل رفاه طلب، خواهان فرهنگ رفاه به این ترتیب فقط دل نشینی معیار نیست، "کدام دل؟ و کدام قلب؟" این نیز مهم است.

در میان لذت طلبان، ازدواج هم جنس با هم جنس طرفدار دارد و در میان زر اندوزان فرهنگ زرآوری و فزون خواهی علاقه مند دارد.

ارتباط فرهنگ ها، تعامل یا تهاجم

گفتیم فرهنگ دارای ابعادی است چند، که یکی از آن ها بُعد سنتی است، بُعد سنتی تعامل پذیر است و در مواجهه با فرهنگ قویتر و رسومات جدیدتر، امتیاز می دهد و بر همین مبنی می بینیم از خیلی رسومات قدیمی چند دهه قبل، خبری نیست و جای خود را به رسومات جدید می دهد، بنابراین تعامل، چه یکطرفه و چه دو جانبه در فرهنگ ها، امری است معمول، مگر آنکه سنت و رسم یک جامعه به شدت مورد علاقه افراد بوده و از سابقه دیرینه برخوردار باشد، که در این صورت کمتر وارد عرصه ی تعامل می شود. بُعد دیگر فرهنگ ها بُعد فکری، دینی، عقیدتی و اخلاقی است. از آن جائیکه اعمال آدمی وابسته به اخلاق آدمی است، هر آنچه بعنوان خلق در وجود آدمی نهادینه شده، کارها و رفتار ما را جهت می دهد. آدم راستگو همیشه درست می گوید و آدم مکار، همیشه مکر می ورزد، خلق انسانها از عقیده انسانها از طرز نگرش آدمی به هستی و جهان نشأت می گیرد و این فکر، عقیده و جهان بینی است که اخلاق را، پرورش می دهد، جهان بینی مادی، اخلاق مادیگرا و بالاخره اعمال متناسب با خود را ایجاد می کند و جهان بینی الهی، اخلاق متعالی و اعمال صالحه را در پی دارد.

مهم‌ترین بُعد فرهنگ، همان بُعد فکری، جهان‌بینی و عقیدتی است که در کشورهای اسلامی این بُعد بر پایه‌های معرفت دینی، باورهای دینی و عقائد دینی استوار است. آیا فرهنگ در این بُعد هم وارد معامله می‌شود؟ امکان دارد، بُعد فکری هم در مصاف با افکار و فرهنگ دیگران آسیب بیند و رنگ ببازد، مخصوصاً افرادی که با بُعد فکری فرهنگ خودی آشنایی کمتری دارند، و این بُعد در آن افراد لاغر و ضعیف و ناتوان مانده، که متأسفانه جوانان جامعه از تغذیه مناسب فکری عقیدتی بهرمنند نبوده از قوت چندان برخوردار نیستند.

آری فکر ضد تبعیض نژادی با مفکوره نژادپرستی در گیر می‌شود، فکر عدالت‌خواهی با مفکوره سلطه‌طلبی در ستیز خواهد بود، فکر کمال‌طلبی با ذهنیت لذت‌گرایی و رفاه‌طلبی در تخاصم به سر می‌برد. فکر آخرت‌خواهی با مفکوره دنیا طلبی محض، در تقابل با همدیگر قرار می‌گیرند، فکر عفت و اخلاق با مفکوره‌ی فرویدیسم در ستیز دائم خواهد بود فکر احترام متقابل با فکر برتری طلبی انحرافی با هم نمی‌سازند، همین‌طور تکاثرخواهی و فزون‌طلبی با عدالت و قناعت، سازگار نیست، فکر مرد سالاری یا زن سالاری با انسانیت سالاری نمی‌سازد، از همه جالب‌تر، فکر شایسته سالاری با زورمداری، دشمنی دارد. آیین عقل محور و خردگرا با تحجر و زورمداری در ستیز همیشگی خواهد بود.

آری از جانبی هم اسلام بعنوان دین الهی فکرپرور و مولد فکر است. در این آیین خداوند اولین معلم است "الذی علم بالقلم" و از نخستین صفات پیامبر باز هم معلمی است. "هو الذی بُعث فی الامیین رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاته و یتزکیهم و یعلمهم الکتب والحکمة".

بیشترین تشویق در مورد فکر و طبعاً تولید فکر بعمل آمده است. آری فکر مساوات، عدالت، آزادیخواهی و... در دین اسلام، در محیط اسلامی و در پرتو شعاع اندیشه توحیدی صورت گرفته است.

برگردیم به اصل مطلب

گفتیم فرهنگ تمام دارائیهای مادی و معنوی، رسومات و آداب و افکار بجا مانده از گذشتگان و آنچه خود بوجود آورده‌ایم را در بر می‌گیرد. هرچه به گذشته برگردیم ارتباطات جامعه بشری را کمتر می‌یابیم. بنابراین فرهنگ یا فضای خصلت‌ساز، در جاهای گوناگون روی زمین، گوناگون بود، در ارتباطات روزافزون که میان جوامع بشری صورت می‌گرفت، نوعی تعامل میان فرهنگ‌ها بوجود آمد. آداب و رسوم معقول‌تر و مطلوب‌تر بر رسومات شاق و سنگین، فائق آمد و نوعی هم‌رنگی در جامعه بشری مشهود گشت.

در این میان بُعد فکری یک فرهنگ، که ستون اصلی فرهنگ‌ها را تشکیل می‌دهد، در مواجهه با افکار دیگر، مقاومت بیشتر به خرج می‌دهد. در واقع جبهه‌گیری اصلی فرهنگ‌ها در این زمینه است. تقابل و تفاوت افکار و اندیشه‌ها اشکال گوناگون دارد گاهی دو فکر کاملاً در برابر هم‌اند مثل توحید و شرک، ظلم و عدل. گاهی در عین تفاوتها، نکات مشترک نیز موجود است که با گردآمدن دور این نکات مشترک نوعی تعامل فرهنگی بوجود می‌آید.

یک نکته جالب از تعامل فرهنگی

"تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم" که از جانب خداوند به پیامبر دستور می‌رسد که پیروان ادیان توحیدی بگو بیاید دور محورهای مشترک قرار گیریم که سه محور بعنوان اساسی‌ترین محور مشخص شده‌اند:

محور تربیتی

محور اعتقادی

محور اجتماعی

این محورها طوری انتخاب شده‌اند که تمام اقشار، اصناف و طوائف بشری را دور خود جمع نمایند. در آیه ۶۴ آل عمران می‌خوانیم "قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم ألا نعبدا الا... ولا نشرک به شیء ولا یتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون... فان تولوا فقولوا اشهد بانا مسلمون".

سه محور مشترک بین ما وجود دارد.

یکی «ان لا نعبد إلا...» غیر خدا را نپرستیم و غیر خدا را اطاعت نکنیم، در تربیت انسان، جمله انرژی‌زاتر و امیدوارکننده‌تر و رساتر از این وجود ندارد که آدمی در برابر غیرخدا سرخم نکند، چون انسان بالاتر از همه آنچه غیرخدا است قرار دارد، هدف تربیت آدمی باید رسیدن به این مقام والا باشد عبادت هم به معنی پرستش آمده و هم به معنی اطاعت که پرستش همان مراتب بالای اطاعت است در این قسمت آدمی را با جایگاه والا و بالایش در هستی آشنا می‌سازد

محور دوم توحید و گریز از شرک است. «وان لا یشرک به شیئاً» شرک در تمام مظاهر آن، آفت است، شرک در عقیده مبانی سلامت عقیده را در هم می‌شکند. توحید در ذات و صفات و افعال، هدف اصلی کل پیامبران الهی را تشکیل می‌دهد.

محور سوم، فاصله گرفتن از تبعیض‌های ناروای اجتماعی است «و لایتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون...» افراد از حقوق یکسان و هم‌سان برخوردارند، تبعیضات ناروای نژادی، منطقه‌ای زبانی، تبعات فراوان و نامطلوب دارد، با عدل اجتماعی ناسازگار است، سیستم ارباب رعیتی جامعه را به طبقات گوناگون تقسیم می‌کند، اربابی و بردگی معلول همین سیستم است، سومین محور مشترک همان تساوی همه در برابر قانون و محور انسانیت است. تعامل فرهنگ قرآنی یعنی همینکه محورهای مشترک را بعنوان سرلوحه زندگی اجتماعی قرار دهیم.

از آنجایی که زندگی طیف وسیعی از جامعه بشری مطرح است، در این محورها حتی نام پیامبر نیامده تا کسانی که مسلمان نیستند به راحتی بتوانند محورها را بپذیرند، اما روی عدالت و عدم تبعیض اجتماعی تاکید شده است.

اگر این محورها مورد پذیرش قرار نگیرد، تعامل فرهنگی جای خود را به تخاصم و تزاحم و تقابل می‌دهد. مهم تعبیر جالب و پرجاذبه‌ای است که در این دعوت به تعامل فرهنگی، بکار رفته است، و آن تعبیر، کلمه «تعالوا» است یعنی: جامعه بشری بالا بیاید و با پذیرش توحید، تربیت و عدالت، تعالی یابد.

فرهنگ توحید طلب با فرهنگ شرک آمیز نمی‌سازد، خداپرستان با بت پرستان سر یک سفره نخواهند نشست و جانبداران عدالت اجتماعی و تساوی نژادها و اقوام با جماعت ارباب رعیتی، برده‌داری و قائلان به تبعیض سرسازش ندارند از همین جاست که مبارزه فرهنگی آغاز می‌شود و این مبارزه فرهنگی ممکن است به شکل تالیفات و بگومگوها و اعلامیه‌ها و پخش کتاب و مجله باشد و ممکن است در مراحل حادثر به درگیریهای فیزیکی نظامی بیانجامد.

عصاره سخن

فرهنگ یک مؤلفه است، بسیط نیست. هرچه جزء فکری و عقلی و اندیشه‌ای در ترکیب فرهنگ یک جامعه سهم بیشتری داشته باشد، آن فرهنگ غنیتر خواهد بود. در تعامل یا تعارض فرهنگ‌ها همین رکن فکری است که وارد عمل می‌شود و نقش اساسی دارد و از جانب دیگر ادیان الهی مخصوصاً اسلام که هم مولد فکر است و هم مشوق آن، در تعامل با فرهنگ‌های دیگر، بلندترین گام را برداشته و برای این تعامل سه شرط اساسی را پیشنهاد می‌کند: توحید (یکتا پرستی) به معنی عدم پرستش و عدم کرنش در برابر غیر خدا (انسانیت) و عدم تبعیض‌های اجتماعی (عدالت)، پس جوامع خداپرست، انسانیت طلب و عدالت خواه، گرچه مسلمان هم نباشند، می‌توانند با مسلمانان، زندگی مسالمت آمیز و توأم با صلح و آرامش را داشته باشند.

تعارض فرهنگ با مشرکان، بت پرستان و تبعیض خواهان و نژادپرستان به شکل مبارزه فرهنگی، استدلالی، بیانی و به صورت عدم همکاری با آنان ادامه خواهد داشت.